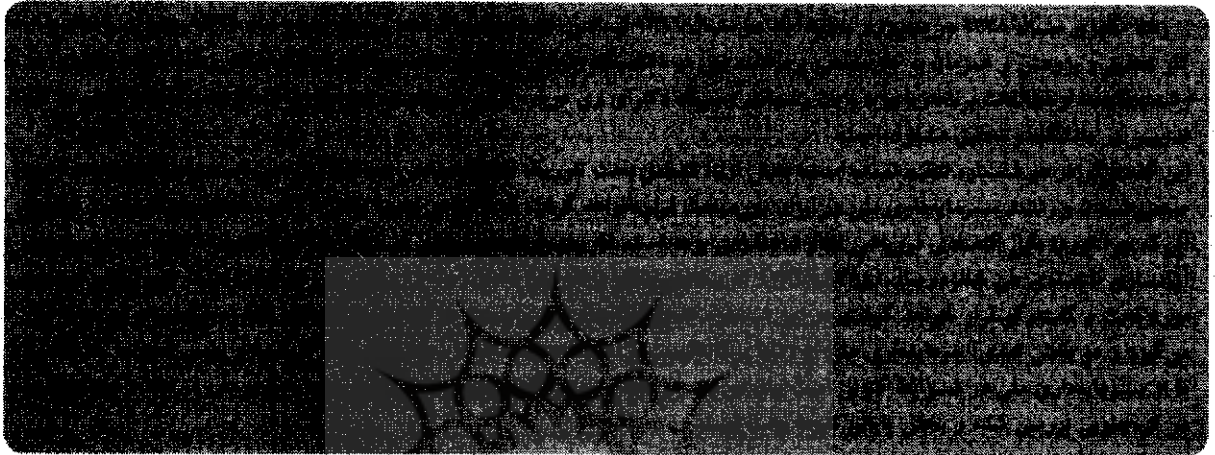




کفت وگو

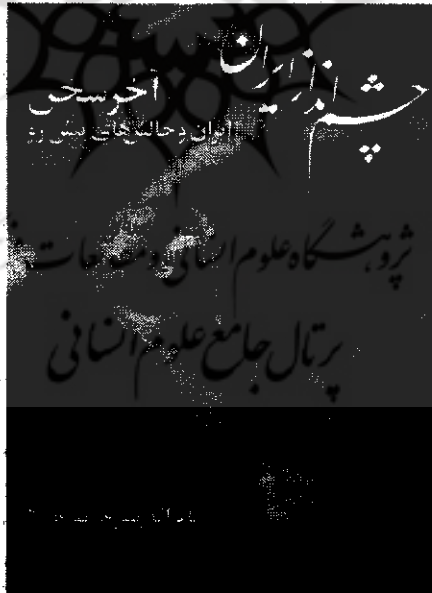
اقتصاد سیاسی و بورژوازی ملی

گفت وگو با رضا مظهري - بخش نخست



توسعه را از نگاه پیش کلی به راهبرد آورده و از آن راهکار بیرون بیاورد، یعنی می‌خواهیم از بحث‌های کلی و پراکنده فاصله بگیریم. در مسئله اقتصاد، در مصاحبه‌های پیشین چشم‌انداز ایران نگاه ما پیشی و کاربردی بوده است و هر چند بتوانیم به راهبردهای بومی نزدیک شویم مطلوب ماست. حال ممکن است بحث اقتصاد سیاسی را از نگاه خود بویژه این که تجربه اقتصاد سیاسی هند را هم دارید، آغاز کنید.

باید بگویم من تخصصی در اقتصاد توسعه و اقتصاد هند ندارم، اما چند واحد درسی را در دوره لیسانس و فوق لیسانس در مورد اقتصاد توسعه و چند درس هم در مورد اقتصاد هند گذرانده‌ام. یک نقد و بررسی کتاب و چند مقاله در مورد اقتصاد هند ترجمه کرده‌ام و هم‌اکنون نیز کتابی در دست ترجمه دارم. با این وجود در مورد اقتصاد هند خود را صاحب نظر ندانسته و اگر در هنگام بحث گریزی به هند می‌زنم تجربیات من است. پیش از این که وارد بحث شوم بهتر است در مورد واژه یا Political Economy اقتصاد سیاسی توضیح دهم. احتمالاً نخستین بار این واژه در سال ۱۶۱۶ توسط آنتوان شریتین استفاده شد، یعنی در دوره اقتصاد مرکانتالیستی



این بحث در چشم‌انداز ایران پس از بحث مهندس سبحانی در مورد «توسعه» و بویژه «توسعه انسان‌گرا با نگاه سوسیال دموکراسی» آغاز شد. پس از بحثی که در سال ۱۳۸۳ در چشم‌انداز ایران به صورت ویژه‌نامه‌ای مطرح و مورد استقبال قرار گرفت، مجموعه گفت‌وگوهایی حول محور تاریخ، اقتصاد و هویت داشتیم و گفت‌وگوهایی با آقایان رحمانی، رفیعی، دینی، پیران، اطهاری، رزالی، واضحی، طهماسبی و تکمیل همایون شد. در بخش اقتصادی دیدگاه‌های متفاوتی مطرح شد. عده‌ای بحث نظری را در گفت‌وگوها مطرح کردند و عده‌ای نیز مشکلات را توضیح دادند و گروهی درصدد طرح الگو نیز بودند. با توجه به این که شما اقتصاد سیاسی خوانده‌اید و برای این که بحث، پایه تئوریک داشته باشد (دوستان مصاحبه‌شونده در ارائه امکانات توسعه‌ای نظرات متفاوتی داشتند، مثلاً آقای رفیعی روی زراعت کشاورزی ما تأکید می‌کردند برخی هم مانند آقای واضحی وضعیت کشاورزی ایران را بالا نمی‌دیدند و...)، با طرح نظری اقتصاد سیاسی کلان که تجربه توسعه در آن گنجانده می‌شود بحث را آغاز کنید و بعد به ابعاد دیگر بحث بپردازید. نیت نشریه چشم‌انداز ایران این است که بتواند بحث

هدف اقتصاددانان و تعریف از اقتصاد سیاسی، شاید از دوره کلاسیک با کتاب آدام اسمیت در سال ۱۷۷۶ آغاز شد. اینها اقتصاد سیاسی را به مفهوم علم تولید، توزیع و مصرف استفاده می‌کردند

یا سوداگرا. حدود یک قرن و نیم طول کشید که واژه «اقتصاد سیاسی» در بین اقتصاددانان عمومیت پیدا کند. هدف و تعریف اقتصاددانان از اقتصاد سیاسی، شاید از دوره کلاسیک‌ها به‌طور روشن‌تر بیان شد. اینها اقتصاد سیاسی را به مفهوم علم تولید، توزیع و مصرف استفاده می‌کردند. در این مورد بحثی است که موریس داب (Maurice Dobb) اشاره می‌کند، او می‌گوید: در اقتصاد کلاسیک وقتی در مورد اقتصاد سیاسی صحبت می‌کنید باید در مورد توزیع مازاد (Surplus) سخن بگویید. باید توضیح دهیم که لقب اقتصاد کلاسیک توسط مارکس به اقتصاددانان پیش از خود داده شد، یعنی لقب اقتصاد کلاسیک را مارکس خلق کرد و کینز (Keynes) در «نظریه عمومی» خود این مطلب را توضیح داده است. پس هدف آنها تولید، توزیع و مصرف یا توزیع مازاد است. به‌طور خلاصه، اقتصاد کلاسیک چگونگی رسیدن به اشتغال کامل و چگونگی توزیع مازاد بین عوامل تولید است.

هدف اقتصاد کلاسیک هم تولید و هم مصرف است، پس فرق آن با اقتصاد سیاسی چیست؟

وقتی شما در مورد تولید صحبت می‌کنید به دولت و طبقات اجتماعی ربط پیدا می‌کنید، بنابراین تولید، رابطه‌ای بین طبقات مختلف اجتماعی است. بحث تمام اقتصاددانان از مرکانالیسم‌ها و دوره کلاسیک تا خود مارکس این است که کدام طبقه اجتماعی مولد است که باید بر آن تکیه کرد. از این‌رو، اقتصاددانان سوداگر روی طبقه سرمایه‌داری تجاری تکیه می‌کنند، طبقه‌ای که بتواند طلا و نقره به کشور وارد کند. پایگاه طبقاتی اینها سرمایه‌داری تجاری بود. از این مرحله که عبور کنیم به کلاسیک‌ها می‌رسیم که سرمایه‌داری صنعتی را مولدترین گروه اجتماعی می‌دانند. سپس به مارکس می‌رسیم که طبقه مولد را پرولتاریا می‌داند. پس بحث کلاسیک‌ها و مارکس این است که مقوله اقتصاد سیاسی، بحث تولید، توزیع و مصرف است و تنها وقتی این عناصر خوب و هماهنگ عمل کنند، اقتصاد به اشتغال کامل دست خواهد یافت.

یعنی همه مسائل اقتصاد را در این سه عنصر می‌پندارند! بله، اتفاقاً در اقتصاد سیاسی با آمدن اقتصاددانان نهایون (Marginalists) در نیمه دوم قرن ۱۹ رخ داد، این بود که آنها اقتصاد سیاسی «Political Economy» را اقتصاد «Economics» نامیدند و بحث مصرف نهایی، تولید نهایی و هزینه نهایی را مطرح کردند. بنابراین بحث اجتماعی اقتصاد سیاسی از تعریف اقتصاد جدا شد. در سال ۱۹۳۲ رابینز (Robbins) تعریف جدیدی از اقتصاد کرد که همان تعریف اقتصاددانان نهایون بود و بین اقتصاددانان نیمه اول قرن ۲۰ جا افتاد و اقتصاد سیاسی را تبدیل به اقتصاد یا Economics کرد و گفت که اقتصاد علم مطالعه رفتار انسان به‌عنوان رابطه بین هدف و کمایی است. تعریف رابینسون (Robinson) هم مورد اعتراض اقتصاددانان طرفدار کینز از جمله ساموئلسون (Samuelson) و هم مورد انتقاد اقتصاددانان راست‌رادیکال دانشگاه شیکاگو قرار گرفت. آنها معتقد بودند، این تعریف اقتصاددانان کلاسیک نیست و ما باید اقتصاد را طوری تعریف کنیم که ضمن این که بحث بهینه‌شدن تخصیص منابع در آن است به مسائل اجتماعی هم بپردازد. در این دوره، اقتصاد نو کلاسیک - کینز در شکل اقتصاد خرد و کلان در کشورهای امریکایی و اروپایی جا می‌افتد. این تعریف از اقتصاد، در سال ۱۳۴۴ ه.ش وارد دانشگاه‌های ایران شد. وقتی پروفیسور فضل‌الله رضا توسط

شاه به‌عنوان رئیس دانشگاه تهران انتصاب می‌شود، نظام دانشگاهی از سیستم فرانسوی به سیستم امریکایی تغییر می‌کند و جالب اینجاست که بدانید شورای انقلاب فرهنگی با اضافه کردن چند درس اقتصاد اسلامی مهر تأیید بر آن زدند. و آنچه که ما امروز در دانشکده‌های اقتصاد می‌خوانیم همان اقتصاد نئو کلاسیک - کینز دوره پیش از انقلاب می‌باشد. جالب‌ترین است که بدانید در حال حاضر در تمام دانشکده‌های اقتصاد که زیر نظر حوزه علمیه است نیز این اقتصاد تسلط دارد. دانشگاه و حوزه علمیه یعنی همه حرف‌ها و گرایش‌ها در آن گفته شود و نه این که فقط و فقط یک گرایش و بینش اقتصاد اجازه ابراز وجود کند. اگر می‌شد در دانشکده‌های اقتصاد و حوزه‌های علمیه اقتصاد نئو کلاسیک - کینز و نقد آن در کنار هم تدوین شود وضع اقتصاد و کشورمان بهتر از این بود.

پیش از آن در دانشکده‌های ایران، اقتصاد محض می‌خواندند! در ایران بیشتر در رابطه با مسائل و مشکلات اقتصاد ایران بوده که نظام آن تحت تأثیر دانشگاه‌های فرانسه بود. نخستین اقتصاددانان ایران، تحت تأثیر اقتصاد اجتماعی فرانسه بودند؛ مانند دکتر زندی و دکتر جهانگیر. این تحولی بود که در اغلب دنیا کشورهایی بدون وجود آمد، بنابراین هم واژه اقتصاد سیاسی به‌عنوان اقتصاد استفاده می‌شود و هم Economics به‌عنوان اقتصاد به کار می‌رود و ما در ادبیات اقتصادی قرن ۲۰ این دو واژه را می‌بینیم که منظور همان علم اقتصاد است. اما در بیشتر دانشگاه‌های انگلیسی، علم اقتصاد را به‌عنوان اقتصاد سیاسی به کار می‌برند. در امریکا برنامه‌ریزی اقتصادی مطرح نبود، ولی اقتصاد فرانسه دارای برنامه‌ریزی بوده است. ما در این سال‌ها می‌بینیم نه تنها در ایران، بلکه در اغلب کشورهای جهان سوم نظام برنامه‌ریزی رشد می‌کند، پس وقتی در مورد اقتصاد سیاسی صحبت می‌کنیم باید طبقه اجتماعی دولت و طبقات مختلف را مشخص کنیم، یعنی اگر در مورد پایگاه طبقاتی دولت و دیگر بخش‌های حاکمیت در اقتصاد سیاسی بحث نکنیم، نمی‌توانیم درباره سرمایه‌داری ملی که بخشی از اقتصاد سیاسی است بحث کنیم. واژه اقتصاد سیاسی در ایران تقدس روشنفکری بسیار دارد. من به یاد دارم که با دکتر تمدن زمانی که درس «تاریخ عقاید» را در دانشگاه تهران داشتیم، ایشان گفت یکی از دوستان من کتابی در مورد اقتصاد ترجمه کرده و از من پرسیده نام آن را چه بگذارم. دکتر تمدن با لبخند معنی داری به ما گفت که به او گفتیم نام آن را «اقتصاد سیاسی» بگذار. این کتاب بعد از چند ماه به بازار آمد و پس از آن من هر وقت به خانه دوستان روشنفکر - چه اقتصاد خوانده و چه نخوانده - رفته دیدم این کتاب اقتصاد سیاسی را دارند، هر صورتی که بستیزی از آنها هم این را نخوانده‌اند. شاید یکی از دلایل آن این است که طی چهار دهه گذشته بخصوص طی یک‌ونیم دهه گذشته، دانشکده‌های اقتصاد ما تحت تأثیر تعریف رابینسون از اقتصاد بوده و نه تعریف کلاسیک و مارکس. شاید به خاطر همین است که بحث‌هایی کیفی در دانشکده‌های اقتصاد ایران بسیار فقیر است. بنابراین اگر ما در بحث‌های خود از واژه‌های سرمایه‌داری مدرن و صنعتی استفاده کنیم، این مفهوم از نظر اقتصاد سیاسی مبهم است. وقتی شما واژه سرمایه‌داری مدرن را به کار می‌برید، هم می‌تواند اشاره به سرمایه‌داری صنعتی باشد و هم سرمایه‌داری تجاری. وقتی سرمایه‌داری سنتی می‌گویید هم می‌تواند سرمایه‌داری تجاری باشد و هم سرمایه‌داری صنعتی. پس باید واژه‌هایی به کار برد که با این تعریف اقتصاد سیاسی ارتباط پیدا کند.

آیا واژه‌هایی که در تقسیم‌بندی سیاسی در سال ۱۳۲۶ به کار رفت، بازگویی وضعیت اقتصاد بود؟

این جمع‌بندی مسئله بود. البته باید توجه کنیم وقتی می‌گوییم اقتصاد سیاسی ممکن است انسان روی مباحث بهینه کردن، مثلاً تولید کارخانه نساجی مازندران کار کند و نام آن را اقتصاد بگذارد، ولی اگر این یا عوامل تولید ارتباط پیدا نکند یا با توزیع بازده بین جامعه و طبقات اجتماعی ارتباط نیابد فقط بخشی از معنی اقتصاد سیاسی کلاسیک‌ها و مارکس را در بر می‌گیرد.

پس اقتصاد سیاسی یعنی این که شما باید بتوانید برنامه اقتصادی خود را به یک طبقه اجتماعی پیوند دهید، از لحاظ سود و... در غیر این صورت این اقتصاد سیاسی در نظر مارکس و اقتصاددانان، کلاسیک قلمداد نمی‌شود.

سعی می‌کنم با یک مثال کوتاه به شما پاسخ دهم. کلاسیک‌ها وقتی از تولید صحبت می‌کنند، مثلاً کالایی تولید شده و قیمت آن ۲۰ واحد است، بحث آنها این بود که سهم هر یک از عوامل تولید از این ۲۰ واحد چقدر است. تمام بحث اینها روی سهم نیروی کار و سرمایه پس از تولید است و این که چگونه بتوانیم به این وسیله ثروت جامعه را افزایش دهیم. افزایش ثروت جامعه یا طبقات اجتماعی ارتباط پیدا می‌کنند با این مقدمه، گفت و گو را در مورد سرمایه‌داری ملی که زیرمجموعه‌ای از اقتصاد سیاسی است شروع می‌کنم.

یعنی به واقع «بورژوازی ملی» در اقتصاد سیاسی آمده است؟

من واژه سرمایه‌داری «بورژوازی ملی» را با در نظر گرفتن گفت و گوهای شما با کارشناسان پیشین و مشخصاً طرح «نپ» (Nep) نئین بررسی می‌کنم. سرمایه‌داری ملی از انتقال نظام فئودالیته به سرمایه‌داری در اروپا به وجود آمد. نظام فئودالیته براساس Manor یا نظام ارباب - رعیتی است که این نظام، دو طبقه را در بر می‌گرفت. اساس این نظام ارباب - رعیتی دو طبقه اجتماعی بوده که یکی طبقه نجیب‌زادگان و دیگری سرف‌هاست. نجیب‌زادگان مالکین بزرگ بودند و در کنار کلیسا که بزرگ‌ترین مالک آن دوره بود قرار می‌گیرند. بنابراین اگر ما بخواهیم از نظر اجتماعی بحث کنیم طبقه حاکمه در دوره فئودالیته، نجیب‌زادگان، زمین‌داران، اسقف‌ها و راهبان بزرگ کلیسا بودند. اگر یک نظام اجتماعی برای مردم قابل توجه نباشد، ثبات پیدا نمی‌کند و سازوکار اقتصاد خوب نخواهد بود. ثبات این نظام براساس توجیه کلیسا بوده است. کلیسا این گونه مردم را توجیه کرده که اگر کسی پولدار و ثروتمند است، خداوند به او داده و اگر کسی سرف شده خداوند خواسته است. درست مثل نظام سرمایه‌داری که توسط تحصیل کرده‌های دانشگاهی در رسانه‌های گروهی و محافل علمی

توجیه می‌شود. پس با این توجیه، وضعیت طبقات در آنجا مشخص شده‌اند. هر چند که در نظام فئودالیته انتقال افراد از طبقه به طبقه‌ای دیگر مجاز بود و مانند نظام کاستی ایرانیان و هندی‌ها نبود ولی معمولاً در آنجا اگر کسی سرف یا از هر طبقه دیگری بود، در همان طبقه که به دنیا آمده بود می‌مرد. هر چند انتقال طبقه منع نشده بود، ولی توجیه شده بود که خداوند این را خواسته است. حال آن که امکان داشت فردی از یک طبقه به طبقه دیگر اجتماعی انتقال پیدا کند. ولی این اتفاق بسیار کم صورت می‌گرفت. بعد پادشاهان بودند که به وسیله گروه‌هایی که داشتند تمام شورش‌های دهقانی را که علیه کلیسا و نجیب‌زادگان بود، سرکوب می‌کردند. این سه گروه بزرگ اجتماعی نظام فئودالیته را تشکیل می‌دادند. در قرون ۱۱ تا ۱۳ تحول بزرگی در اروپا به وجود می‌آید و نخستین حرکت‌های انباشت سرمایه صورت می‌گیرد که در ابتدا به نفع سرمایه‌داری تجاری تمام شد. این تغییر در شیوه تولید، از دو کشته به سه کشته بود. همان‌طور که در کشورهای آسیایی مرسوم بود در اروپا هم به این صورت بود که یک قسمت از زمین را به صورت آیش می‌گذاشتند و قسمت دیگر را کشت می‌کردند. اما براساس این تحول زمین به سه قسمت مساوی تقسیم می‌شود، یک قسمت را برای کشت پاییزه می‌گذاشتند که گندم و جو می‌کاشتند و یک قسمت را هم برای کشت بهار می‌گذاشتند که در آنجا جو صحرایی و علوفه دام می‌کاشتند و قسمت سوم هم به صورت آیش می‌گذاشتند. در تحقیقاتی که هانت در کتاب خود آورده در برخی زمین‌های مرغوب، این روش ۵۰ درصد تولید افزایش پیدا کرده است. یک مسئله دیگر هم هست که چون در کشت بهار علوفه به همراه جو صحرایی کاشته می‌شود، پس علوفه برای تربیت اسب قابل دسترس بود و بنابراین اسب بیشتر پرورش یافت. پرورش اسب موجب می‌شود که برای شخم از اسب به جای گاو استفاده شود و سرعت شخم‌زدن بالا رود. این کار از یک سو باعث می‌شود زمین‌هایی که قبلاً کشت نمی‌شدند به زیر کشت بروند و در نتیجه در بخش کشاورزی تولید زیاد شود و از سوی دیگر با به کارگیری اسب به جای گاو به نیروی انسانی کمتری برای شخم‌زدن نیاز باشد.



اقتصاد کلاسیک چگونه رسیدن به اشتغال کامل و چگونگی توزیع مازاد بین عوامل تولید است

بحث مارکس این است که اقتصاد سیاسی، بحث تولید، توزیع و مصرف است و تنها وقتی این عناصر خوب و هماهنگ انجام شوند می‌توان به اشتغال کامل دست یافت

مسئله بعدی استفاده از اسب برای گاری‌های چهار اسبه بود که پیشتر از الاغ یا گاری‌های دو اسبه استفاده می‌کردند، حالا از چهار اسبه استفاده می‌کنند و سرعت حمل و نقل هم بالا بود. این سرعت باعث شد هزینه انتقال کالا از جایی به جای دیگر کاهش یابد. بنابراین، این تحول موجب شد بخشی از انباشت اولیه در بخش کشاورزی به وجود آید. در اینجا نظام خانگی وجود دارد که پیشتر در این نظام مواد اولیه را می‌گیرد و ابزار تولید را در کارگاه‌ها برای کارگر تهیه می‌کند. وقتی که نخ رسیده و

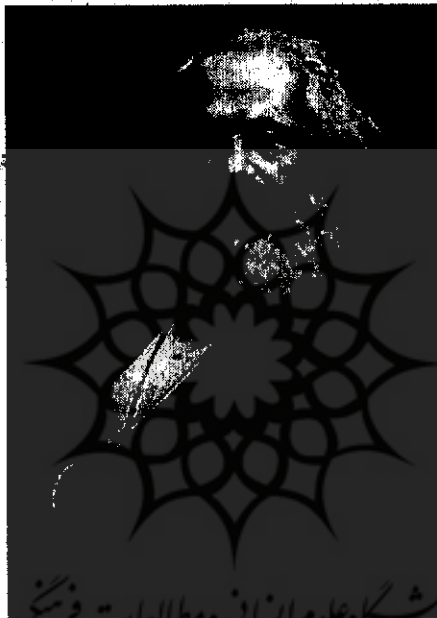
پارچه بافته می‌شد آن را به پیشه‌رو تحویل می‌دادند و پیشه‌ور کالای نهایی را به‌تجار می‌فروخت. این باعث شد عده‌ای از دهقانان به شهر مهاجرت کنند. فلسفه اصلاحات ارضی هم که در کشورهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری بعدها صورت گرفت این بود که این اصلاحات باعث آزادی اماراد نیروی کار و سرمایه از بخش کشاورزی به بخش شهری و صنعتی می‌شد. ولی در اروپای غربی پیش از انقلاب صنعتی این کار بدون تقسیم اراضی انجام شد. بنابراین کارگر زیاد و ارزان موجب شد سرمایه‌داری تجاری رشد کند.

این سیر در اروپا به صورت مرحله‌ای انجام می‌گردد. بریتن مور (Barrington Morr) در کتاب دریشه‌های دیکتاتوری و توسعه، در مورد انگلستان توضیح می‌دهد که پس از مدتی انباشت باعث شد که پرورش اسب عمده شود و بعد حصارکشی‌هایی صورت گرفت و عده‌ای از دهقانان پولدار شدند. گروهی از اشراف سیستم را بهینه کردند.

ولی عده‌ای از کشاورزان عملاً بی‌کار شدند و مازاد کشاورزان به شهر آمدند، یعنی این پروسه طی شد. بله. این قسمت اول بود. اما آنچه در مورد مازاد بحث می‌کنند چند عامل را برای انقلاب صنعتی در نظر می‌گیرند که انباشت مازاد بخش کشاورزی، یکی از آنها بوده است. بحثی که مطرح می‌کنید درست است. اگر بخواهیم به علل انباشت اولیه در اروپا بپردازیم، نخستین مرحله انباشت این بود. بعد هم تجارتی بود که سرمایه‌داری تجاری انجام داد و خودش صادر می‌کنند. وقتی سرمایه‌داری تجاری قدرت می‌گیرد بنابر به سرعت رشد می‌کند و تجارت هم گسترش می‌یابد. پس یکی از منابع انباشت، تجارت و سهم نظام خانگی بود. نظام حصارکشی که اشاره کردید هم بوده است. از سویی تورم هم بوده که توانسته به سرمایه‌داران - به واسطه فراگیر شدن طلا و نقره - کمک کند. اینها و بیشتر منابع انباشت در کتاب‌های رسمی اروپایی هست. اما اقتصاددانان متقدم سرمایه‌داری می‌گویند، غیر از اینها، عوامل مهم دیگری مانند غارت مستعمرات، دزدی دریایی و تجارت برده هم به انباشت در اروپا کمک زیادی کرده است. انباشت اولیه به مرور رشد کارخانه‌ای به‌وجود می‌آید که پروسه‌ای چند قرن است. همین انتقال دو کشته به سه کشته حدود دو قرن طول می‌کشد. وقتی انباشت اولیه زیاد می‌شود به مرور سرمایه‌داری تجاری رشد پیدا می‌کند و مکتب مریکانالیسم یا سوداگر به‌وجود می‌آید. حال باید ببینیم این مسئله چه ربطی به سرمایه‌داری ملی دارد؟ اغلب اقتصاددانان سوداگر، تاجر بودند که

مباحث اقتصادی را نظریه‌پردازی می‌کردند. اینها طرفدار رقابت کامل بودند. اما می‌گفتند که دولت باید از تولیدات داخلی در مقابل ورود کالا حمایت کند. پس وقتی هنوز اروپا نمی‌تواند در مقابل کالاهای شرقی رقابت کند، مکتب سوداگر طرفدار پیدا می‌کند، چون از تولیدات داخلی در مقابل ورود کالاهای خارجی حمایت می‌کند. سوداگرها زمینه را برای مکتب کلاسیک آماده می‌کنند. اقتصاددانان کلاسیک بویژه آدام اسمیت با این گروه مخالفت می‌کنند و می‌گویند رقابت کامل باید هم در خارج و هم در داخل کشور باشد. در اینجا بود که اولی از یک نوع سرمایه‌داری ملی حمایت می‌کرد و دومی شعار رقابت کامل که آزادی ورود کالاهای خارجی به داخل کشور را در بر می‌گرفت می‌داد. در واقع اقتصاد اروپا بخصوص اقتصاد انگلیس دیگر به سرمایه‌داری جهانی می‌اندیشید و نه سرمایه‌داری ملی. دولت سه وظیفه داشت؛ وظیفه اول، این که دولت باید امنیت مرزها را حفظ کند، دوم، امنیت شهروندان را تأمین کند و سوم، این که کالاهای عمومی را تولید کند. این کالاهای کالاهایی هستند که بخش خصوصی تمایل به تولید آن ندارد، آن هم به خاطر سود کمی که وجود دارد. اما همان‌طور که اقتصاد سیاسی در ایران جا نیفتاده، اقتصاد کلاسیک بخصوص تفکر آدام اسمیت هم خوب جا نیفتاده، از این رو اغلب بحث‌هایی که در دانشگاه‌های ایران می‌شود و افرادی که در مورد اقتصاد لیبرالی قلم می‌زنند و صحبت می‌کنند و آدام اسمیت را مطرح می‌کنند، آن آدام اسمیتی است که طرفدار بدون شرط اقتصاد بازار است که متأسفانه در دوره آزادسازی اقتصادی هم تاجریم و ریگانیم روی این مسئله مانور داده شده که آدام اسمیت طرفدار بدون قید و شرط بازار آزاد است.

من مقاله‌ای با عنوان "Invisible Hand" یا دست نامرئی، در مورد آدام اسمیت ترجمه کردم. نویسنده از قول آدام اسمیت نقل می‌کند و می‌گوید ما زمانی می‌توانیم اقتصاد بازار را اجرا کنیم که طبقات مختلف اجتماعی بتوانند از حق خودشان دفاع کنند. در دوره‌ای که در ایران لیسانس گرفتیم و اکنون نیز این گونه است، در دانشگاه‌ها به ما می‌گویند که آدام اسمیت طرفدار بدون قید و شرط اقتصاد بازار است. خود آدام اسمیت هم می‌گوید دستان نامرئی عرضه و تقاضا را تنظیم می‌کنند. بله، ولی باید زمینه آن هم باشد که گروه‌های اجتماعی به‌طور مساوی رقابت کنند. کارفرمایان و مالکین از زمان آدام اسمیت دو طبقه فری بودند. آدام اسمیت در این دوره طرفدار اتحادیه کارگری است که بدین وسیله نمی‌خواست بازار



وقتی در مورد اقتصاد سیاسی صحبت می‌کنیم باید در رابطه اجتماعی یک دولت و طبقات مختلف را مشخص کنیم، یعنی اگر در مورد پایگاه طبقاتی دولت و دیگر بخش‌های حاکمیت در اقتصاد سیاسی بحث نکنیم، نمی‌توانیم درباره سرمایه‌داری ملی که بخشی از اقتصاد سیاسی است بحث کنیم

وقتی انباشت اولیه زیاد می‌شود به مرور سرمایه‌داری تجاری رشد پیدا می‌کند و مکتب مریکانالیسم یا سوداگر به‌وجود می‌آید

رقابت حفظ و نه توسط کارفرمایان و مالکان به انحصار گرفته شود.

آیا این مطلب را از منبع خاصی نقل می کنید؟

به مجله بررسی های بازرگانی، شماره ۲۱ مراجعه کنید در آنجا توضیح داده که چرا آدام اسمیت در این دوره از اتحادیه کاری دفاع می کند و می گوید اگر زمینه ها و نهادهای لازم نباشد بازار رقابت کامل و دست نامرئی نمی تواند کار خود را انجام دهند. چون اینها قیمت ها و دستمزدها را که در بازار باید تعیین شود تعیین می کنند. به تازگی هم با آمارتاسن گفت و گویی شده و او می گوید باید زمینه های بازار فراهم شده و بعد این کار انجام شود.

در دوره ای که اقتصاددانان کلاسیک ظهور می کنند، می گویند بازار رقابت کامل باید هم در حوزه داخلی و هم حوزه خارجی باشد. اگر ما تاریخ اقتصاد انگلیس را مطالعه کنیم می بینیم انگلیس انقلاب صنعتی را پشت سر گذاشت و انگلیس نه تنها در برابر کشورهای اروپایی می تواند سر بلند کند و کالاهای صنعتی را ارزان تر تولید کرده و می تواند رقابت کند بلکه به راحتی می تواند در خارج از مرزهای اروپا با کالاهای شرقی هم رقابت کند. طبق مطالعات هانت بین سال های ۱۷۵۰-۱۷۰۰ صنایع انگلیس که برای بازارهای داخلی تولید می کردند فقط ۷ درصد رشد داشته است، ولی صنایعی که برای صادرات تولید می کردند ۷۶ درصد رشد داشته است. این ارقام برای دوره ۱۷۷۰-۱۷۵۰ به ترتیب ۷ درصد و ۸۰ درصد رشد داشته است. حتی در این دوره هم از طریق مستعمرات حمایت غیر مستقیم می کرده و به دنبال بازار فروش برای کالاهای خود و مواد ارزان در مستعمراتش بوده است.

ممکن است نسبت این بحث را با بورژوازی ملی توضیح دهید؟

در اقتصاد کلاسیک جایی برای بورژوازی ملی وجود ندارد، در صورتی که در دوره پیش یا دوره مرکانتالیسم ها بورژوازی ملی جا داشت. سازمان تجارت جهانی (WTO) دقیقاً بر اساس اقتصاد لیبرالی و اصل رقابت کامل است و جایی برای حمایت از اقتصاد ملی نیست.

آیا همه اینها بر گرفته از مکتب شیکاگوست؟



در اقتصاد کلاسیک جایی برای بورژوازی ملی وجود ندارد، در صورتی که در دوره پیش بورژوازی ملی بود. سازمان تجارت جهانی (WTO) دقیقاً بر اساس اقتصاد لیبرالی و اصل رقابت کامل است و جایی برای حمایت از اقتصاد ملی نیست.

بحث هایی که اکنون می شود می گویند در حال حاضر دولت هند به رهبری حزب کنگره، نه از دیدگاه های اقتصادی گانندی، بلکه از دیدگاه های نهر و هم عدول کرده است. این باعث شد که هر چند در هند این یک بزرگتر شد ولی توزیع عادلانه تر نشد آمار هانشان می دهند توزیع درآمد یا در عدد GNP یا تولید ناخالص داخلی هند رتبه هشتم را در دنیا دارد و رشد سریعی کرده است، ولی هنوز ۲۰ درصد بالای جمعیت هند ۴۲ درصد در آمد کشور و ۲۰ درصد جمعیت پایین ۹ درصد در آمد کشور را به خود اختصاص می دهند

در جنگ جهانی اول کشورهای سرمایه داری با همدیگر به خاطر مستعمرات و منابع کشورهای جهان سوم درگیر می شوند. این دلیل اقتصادی مسئله است و نه دلیل سیاسی آن. البته به این مفهوم نیست که تنها دلیل اقتصادی جنگ جهانی اول اینها بوده است. اقتصاددانان در مورد واقعه ای که رخ می دهد عوامل اقتصادی و عوامل غیر اقتصادی را از هم جدا می کنند. ما روی عوامل اقتصادی صحبت می کنیم. در این راستا انگلیس به عنوان امپریالیسم کهنه ضعیف می شود و نوعی ضعف در اقتصاد بازار به وجود می آید. از دل این جنگ، اقتصاد سوسیالیستی در شوروی روی کار می آید و اقتصاد بازار بر این معنا استوار بود که دست نامرئی می تواند اقتصاد را به سمت تعادل و صلح و حمایت از شهروندان ببرد تا حقوق افراد رعایت شود، عملاً اقتصادی را متروک می کند که مخالف سرسخت اقتصاد سرمایه داری است. دهه ۱۹۲۰، دهه ای است که رکود نظام سرمایه داری آغاز می شود و حتی کارا بودن نظام سرمایه داری و بازار زیر سؤال می رود و حدود ۱۶ سال طول می کشد تا کینز کتابش را در سال ۱۹۳۳ می نویسد و اقتصاد بازار را از نظر تئوری زیر سؤال می برد. حرفی که کینز می زند این است که اقتصاد سرمایه داری بدون دخالت دولت نمی تواند به حیات خود ادامه دهد. برای این که اقتصاد بتواند کارا باشد چاره ای جز دخالت دولت نیست. برای توضیح دخالت دولت، باید به اقتصاد ایران برگردیم و در دهه ۱۳۰۰ (۱۹۲۰) کنکاش کنیم. در اینجا اقتصاد بازار هم از طریق اقتصاد سوسیالیستی و هم در درون خود از سوی اقتصاد کینز تهدید می شود. تمام این اتفاق ها یعنی نگاه به سرمایه داری ملی، از یک سو در برخی جاها نظام سوسیالیستی شوروی از کشورهایی که در مقابل امپریالیسم ایستادند و به سمت اقتصاد سرمایه داری نرفتند، حمایت کرد (حمایت از دولت هند و مصر). از سوی دیگر نزاع در خصوص سرمایه داری ملی بین اقتصاددانان کلاسیک و اقتصاددانان کینزی که به طور نسبی ناسیونالیست هستند و به اقتصاد ملی اهمیت بیشتری می دهند بالا گرفت. پیش از این که وارد بحث ایران شویم می خواهیم به دو الگوی سرمایه داری در آسیا بپردازیم.

پیش از این که وارد الگوها شویم از تجربه ای سخن گفتیم که بسیار جالب بود شما

گفتید که سیر اقتصاد در اروپا از نگاه اقتصاددانان کلاسیک و غیر کلاسیک به جایی رسید که بورژوازی ملی جایگاهی ندارد، ولی در جنگ جهانی اول دچار بحران شدیدی می‌شود. دو نظریه جدید مطرح شد که یکی مدل اقتصاد دولتی سوسیالیستی شوروی بود که در حقیقت بدیلی برای اقتصاد رقابتی کامل شد و دیگری برآمدن یک دیدگاه در دوران اقتصاد سرمایه‌داری مبنی بر این که بدون حمایت و دخالت دولت امکان رقابت نیست. سپس گفتید این نگاه‌ها چه در اردوگاه شوروی و چه در اردوگاه سرمایه‌داری بر کشورهای دیگر تأثیر داشت. آیا در مقطعی از تاریخ ایران (۱۳۰۰) این نگاه به نوعی یک نوع بورژوازی ملی یا دولتی که اقتصاد ملی را سامان بدهد ایجاد می‌کند؟

بله، پیش از این که وارد اقتصاد ایران شویم و در مورد سرمایه‌داری ملی

در ایران صحبت کنیم، می‌خواهم دو الگوی سرمایه‌داری در آسیا را توضیح بدهم؛ الگوی اول الگوی سرمایه‌داری ملی هند است که سرمایه‌داری در این کشور به صورت مبارزه طبقاتی بر سر کار می‌آید، یعنی این طبقه صنعتگر کوچک که به مرور در دوره پیش از استقلال رشد می‌کند، در مقابل طبقات زمین‌دار و طبقات دیگر، بسالا می‌آید و در آن موقع حمایت زیادی از سوی طبقات استعماری نمی‌شود.

اشراف هند به دولت استعماری نزدیک هستند، ولی بورژوازی در برابر اشرافیت قوا می‌گیرد.

بله، بعد گروه‌های اجتماعی قدرتمت می‌گیرند که به همراه بورژوازی پایه محکمی در مبارزه با استعمار داشتند و مانند پروتاریای سازمان یافته بود. این پروتاریا (پروتاریای شهری و روستایی) در هند رشد کرده بود، در مقایسه با کشورهای آسیایی دیگر، رشد سرمایه‌داری کوچک و همچنین ازسویی رشد طبقه کارمند حقوق‌بگیر بود که در طبقه متوسط قرار می‌گرفتند. همچنین حمایت از تولیدات داخلی در مقابل کالا و سرمایه‌های خارجی پس از استقلال بود. البته در دوران استعماری هم اینها با عناوین مختلف در مقابل کالای خارجی مقاومت می‌کردند. خیلی از سرمایه‌داران کوچک و صنعتی تا جایی که می‌توانستند سعی می‌کردند منابع تولیدی خود را از داخل تهیه کنند و تا جایی که امکان دارد از کالاهای انگلیسی استفاده نکنند.

همان کاری که گاندی کرد. بله، افرادی به این مدل می‌گیرند و می‌گویند این مدل ضعف‌هایی داشته که پس از استقلال نمایان می‌شود، در اروپا، با به قدرت رسیدن سرمایه‌داری، فئودالیسم از بین رفت، ولی در هند دولت پس از استقلال با زمینداران بزرگ سازش کرد.

هند، این نظام کهن چندین هزار ساله خود را حفظ کرد. نیروهای رادیکال انتظار داشتند که دولت وابسته به حزب سوسیالیست کنگره در مقابل آن بایستد و اصلاحات ارضی را انجام دهد، اما این کار را نکرد، بنابراین توانست تولید را در روستاها افزایش زیادی بدهد و مازاد نیروی کار و سرمایه را از بخش کشاورزی به صنعتی انتقال دهد. پایین بودن تقاضا برای کالاهای صنعتی در هند که هنوز هم پایین است، ریشه در عدم اصلاحات ارضی دارد. چون بخش زیادی از دهقانان که در نظام زمینداری عقب‌مانده چند هزار ساله کار می‌کنند که درآمد آن‌چنانی ندارند و در نتیجه قدرت خرید آنها پایین است، از این رو نمی‌توانند تقاضای خود را برای کالای صنعتی افزایش دهند. رشد نسبی تقاضا برای کالاهای صنعتی در هند در دوره آزادسازی اقتصادی به خاطر بهتر شدن وضع طبقه متوسط و بالای هند می‌باشد و نه طبقه پایین جامعه که اکثریت مطلق هند را تشکیل می‌دهد و در اثر سیاست‌های تعدیل اقتصادی قدرت خریدشان کاهش یافته است.

پیش از این که روی الگوی کوه برویم، باید به مجادله الگوی نهر و گاندی بپردازیم. گاندی به اقتصاد کشاورزی و رسومات هند توجه دارد و نهر و به صنعتی شدن شتابان. برخی معتقدند نهر با صنعتی شدن شتابان، جامعه هند را خشن کرد. برخی هم از جمله مارکسیست‌ها و رهبر کمونیست‌های هند معتقدند گاندی با تکیه روی خرده‌بورژوازی عقب‌مانده که مانع صنعتی شدن بود، این کار را کرد. وقتی نهر و سر کار آمد یک توسعه شتابان ایجاد کرد که فقر گسترده‌ای در روستاهای هند به‌وجود آورد. ولی در دهه ۱۹۸۰ اتفاقاً در هند افتاد که انقلاب سبز بود و مسئله گرسنگی را در هند حل کرد. شما که در هند درس خوانده‌اید، بگویید این نقطه ضعف در هند برطرف شده یا نه، هندی‌ها راه دیگری را برای خود انتخاب کردند؟ ضمن این که هندی‌ها زیر بار WTO نرفتند و بورژوازی هند راه دیگری رفت. آن راه دیگر را در صورت وجود برای ما تشریح کنید.

نکته‌ای دیگری که شما به آن اشاره نکردید، موضوع بین‌المللی است و در بین اقتصاددانان طرفدار بازار از یک‌سو و اقتصاددانان ساختارگرا از سوی دیگر مورد بحث است که آیا رشد اقتصادی باید همراه با سیاست توزیعی باشد یا نه؟ نهر و اقتصاددانان طرفدار او می‌گفتند باید این کیک بزرگ شود، تا کیک کوچک است ثروت را نمی‌توانیم توزیع کنیم چون در حقیقت فقر توزیع می‌شود. بحث‌هایی که اکنون توسط منتقدان اقتصاد بازار در هند مطرح می‌شود این است که دولت هند به رهبری حزب کنگره، نه از دیدگاه‌های



واژه سرمایه‌داری ملی بار ارزشی دارد. استادی داشتیم که می‌گفت اقتصاد در علوم اجتماعی، ایدئولوژیک‌ترین رشته است و همچنین نزدیکترین علم در علوم اجتماعی به علوم طبیعی است. چون سعی می‌کند از آمار و ریاضی استفاده کند و فرض‌ها را از نظر تجربی آزمون کند. بعضی از اقتصاددانان استدلال می‌کنند که ما بی‌طرفیم و اقتصادی که ما می‌فهمیم بی‌طرف است. ولی منتقدان اینها استدلال می‌کنند نظریات اقتصادی همواره ارزش‌های ایدئولوژیک است، چون بحث از توزیع مازاد و منافع طبقاتی است. جنبه ارزشی و ایدئولوژیک پیدا می‌کند

اقتصادی گانندی، بلکه از دیدگاه‌های نهر و هم عدول کرده است و این باعث شده است که هر چند در هند این کیک بزرگتر شد ولی توزیع عادلانه تر نشد. آمارها نشان می‌دهند GNP - یا تولید ناخالص داخلی هند - رتبه هشتم را در دنیا دارد و رشد سریعی بعد از آزادسازی اقتصادی کرده است، ولی هنوز ۲۰ درصد بالای جمعیت هند، ۴۲ درصد درآمد کشور و ۲۰ درصد جمعیت پایین ۹ درصد درآمد کشور را به خود اختصاص می‌دهند. آلونک‌نشینی و کارتن خواب در هند طی سال‌های اخیر که اقتصاد هند رشد خوبی داشته بیشتر شده است.

انقلاب سبز هم به این مسئله کمک کرده است؟

کمک کرده است، ولی این کمک بیشتر به نفع رشد اقتصادی بوده تا توزیع بهتر این رشد. انقلاب سبز به مفهوم بهبود در شیوه کشت و برداشت است و ربطی آن‌چنانی به توزیع ندارد. در ایالت‌هایی که سوسیالیست‌ها دولت را در دست گرفتند و انقلاب سبز را به همراه اصلاحات ارضی، هر چند نیم‌بند، انجام دادند، از ایالت‌هایی که دست به ترکیب مالکیت زمین نزدند نتیجه بهتری گرفتند. برای نمونه اگر ایالت کرالا که در دست سوسیالیست‌ها بود و اصلاحات ارضی را انجام دادند، با ایالت‌های دهلی، راجستان مقایسه کنیم، وضع دهقانان و دیگر طبقات اجتماعی در کرالا خیلی بهتر شده است و این ایالت دارای توزیع درآمد بهتری است. در این ایالت بی‌سوادری ریشه کن شده است و مردم در آمایش بیشتر زندگی می‌کنند. با این که اقلیت‌های مذهبی، مسلمان و مسیحی، در این ایالت زیاد است، ولی درگیری مذهبی در مقایسه با ایالت‌های دیگر هند کمتر است. آمارتپاسن بعد از جایزه نوبل به ایالت‌های مختلف هند مسافرت کرد و پس از بازدید از کرالا گفت چون ساختارهای اقتصادی این ایالت مانند چین پیشرفته است می‌توان امیدوار بود که در آزادسازی اقتصادی رشد اقتصادی‌اش بیشتر شود.

یکی از دانشجویان که کار توسعه کرده بود می‌گفت کار انقلاب سبز این بود که کالاهای کشاورزی در شهرها زیاد بود و ازسویی تورم زیاد نبود و قدرت خرید مردم را برای کالاهای خوراکی - که در اواخر دوره خانم گاندی پایین آمده بود - را بالا برده بود، با توجه به این معیارهای میدانی ویژگی انقلاب سبز شد؟

نمی‌دانم، من مطالعه‌ای در این مورد ندارم. همان طوری که قبلاً اشاره کردم، اخیراً کتابی در مورد اقتصاد هند ترجمه می‌کنم که نوشته پروفیسور آمیت بهادوری است؛ اقتصاددانی که

دارای سطح بین‌المللی است و با خانم جون رابینسون هم کارهای مشترک دارد. آقای بهادوری سوسیالیست نیست، بلکه طرفدار کینز است، ولی آزادسازی اقتصادی طرفداران کینز را در هند چپ‌تر کرده است. دقیقاً مثل ایران. آزادسازی اقتصادی یعنی است که جریان‌های روشنفکری را رادیکال‌تر کرده است. سفری که اخیراً به هند داشتم دیدم اینها به شدت رادیکال شده‌اند. احزابی که کمونیست بودند و با دولت کنگره در مورد آزادسازی اقتصادی همکاری کرده‌اند، دولت بنگال که در دست کمونیست‌هاست، موقعیتشان تضعیف شده است. این فرد رابطه دموکراسی و توزیع درآمد را مورد بحث قرار می‌دهد و معتقد است دموکراسی هند با آزادسازی اقتصادی به خطر افتاده و این به خاطر مسئله قدرت خرید است. آزادسازی اقتصادی قدرت خرید توده‌های مردم را کاهش داده و شکاف طبقاتی را بیشتر کرده است. این شکاف طبقاتی باعث شده طبقات خاصی از دموکراسی هند استفاده کنند.

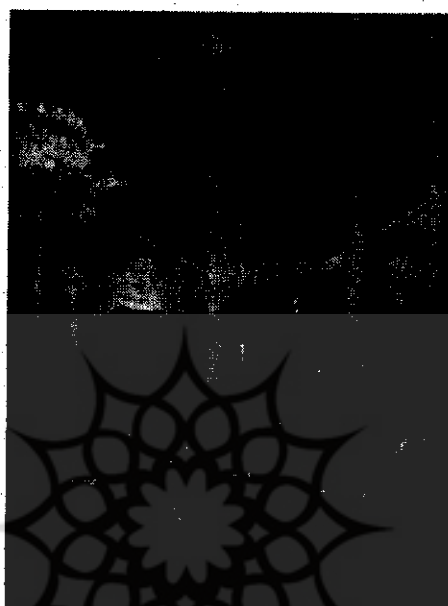
حالا اگر ممکن است درباره سرمایه‌داری در کره توضیح دهید؟

نخست این که دولت در سرمایه‌داری ذر کره در یک مبارزه برای جدایی طلبی توسط امپریالیسم و عامل خارجی به سر کار می‌آید. دوم این که، این طبقه سرمایه‌دار در کره با چالش و درگیری و رقابت آزاد بین طبقاتی مثل زمینداران و نیروهای دیگر کره به قدرت نرسید.

عامل سوم هم این بود که دخالت دولت در سطح جزئی هم بوده است. برای نمونه دخالت نیروهای امریکایی این گونه بود که ۴۰۰ کارشناس اقتصاد به کره می‌روند و در ستاد برنامه‌ریزی کره، اقتصاد کره را برنامه‌ریزی می‌کنند که هنوز این ستاد، اقتصاد کره را تحت تأثیر خود دارد. در صورتی که در هند اگرچه نهر و از مشورت با اقتصاددانان شوروی استفاده می‌کند و اقتصاددان برنده جایزه نوبل را دعوت می‌کند، ولی تصمیم نهایی را خودشان می‌گیرند.

عامل چهارم الگوی کره این بود که عامل خارجی، بازارهای کشورهای سرمایه‌داری را برای ورود کالای کره‌ای و انتقال سرمایه در کره فراهم کرد که این پاداشی بود که در مقابل با کمونیسم بود به کره جنوبی داده شد.

اما اقتصاد سیاسی و سرمایه‌داری ملی در ایران است باید گفت آن‌طور که آقایان مهندس سبحانی و دکتر رزاقی و آقای دکتر اطهری در مورد سرمایه‌داری ملی بحث کردند، من وارد جزئیات نمی‌شوم و سعی می‌کنم این بحث را سریع مطرح کنم. همان‌طور که دیگران گفتند



پدیده‌های اسکله‌های غیرقانونی مختص ایران است. دولت‌های شبه‌قاره هند و بعضی از کشورهای امریکای لاتین، آفریقا و آسیا فاسدترین بوروکرات‌ها و تکنوکرات‌ها را در درون خود تجربه کرده‌اند، ولی با این پدیده روبه‌رو نشدند

اکنون هم سرمایه‌داری نمی‌خواهد همه چیزهای جهان سوم را ببرد و چیزی به آنها ندهد. سرمایه‌داری می‌گوید تو هم باید قدرت خرید داشته باشی و بتوانی کالای ما را بخری. ما در ظاهر و به صورت سطحی می‌گوییم چین رشد کرده و نمی‌آییم با سطح چین المللی بسنجیم اکنون چین به چند دلیل وابستگی این رشد خود را به امریکا بیشتر کرده است

واژه سرمایه‌داری ملی را به لنین نسبت می‌دهند و بحث نه را من در اینجا توضیح می‌دهم. مباحثی که مارکس از سرمایه‌داری داشت یا این بحث که سرمایه‌داری به مرحله‌ای رسیده که برای صدور کالاهای خود و تأمین منابع اولیه احتیاج به استعمار کشورهای جهان سوم داشت. مارکس در مورد این سرمایه‌داری سخن گفت. در سرمایه‌داری یا نظام اقتصاد بازار یا نظامی که آدام اسمیت و دیگر کلاسیک‌ها تصور می‌کردند، جایی برای سرمایه‌داری ملی نیست. اشاره کردیم که سرمایه‌داری ملی به نوعی تعبیری در مکتب سوداگران بوده است. طبق تحلیل مارکس هر چند سرمایه‌داری از نظر تکامل ابزار تولید از نظام‌های پیشین متکامل تر است ولی از نظام‌های قبلی ظالم تر است. وقتی انقلاب شوروی به پیروزی می‌رسد، لنین آرای مارکس را در مورد سرمایه‌داری که از نوع کلاسیکی بود مطالعه کرده بود و به این نتیجه رسید که در جامعه پس از انقلاب شوروی تعداد زیادی سرمایه‌دار کوچک در روستاها و شهرها هستند که می‌تواند از پتانسیل اینها در جهت مبارزه امپریالیسم و در جهت منافع ملی بهره‌برداری کند. از این رو نظریه نپ (New Economic Policy) را ارائه کرد که یکی از شاخصه‌های اصلی آن بورژوازی ملی است. او بورژوازی ملی را طوری تعریف کرد که در روستاها و شهرها، خرده‌مالک‌ها را در جهت انقلاب سوسیالیستی استفاده کند. یعنی اینها را از منور بودن نجات داد. تا جایی که من اطلاع دارم در مارکسیسم کلاسیک، فقط پرولتاریا مولد است و پس. بسیاری از اقتصاددانان مارکسیست هند معتقدند اگر این طرح اجرا می‌شد چهره سوسیالیسم، چهره امروزی خود را نداشت. حتی اقتصاد غالب امروز دنیا، این اقتصاد بود. چون این طرح اجرا نشد و الگویی استالین غالب شد. درحالی که تفکر لنین و طرح NEP، نوعی آزادی‌ها را در بر می‌گرفت که با روی کار آمدن استالین این آزادی‌ها تماماً از بین رفت.

اگر سرمایه‌داری کوچک، چه تاجر و چه تولیدکننده یا خرده‌مالک روستایی بتواند به تولید کمک کند و سرمایه‌هایش را به خارج از کشور صادر نکند و حتی اگر هم در خارج سرمایه‌گذاری کرده، ولی سود حاصل از آن را دوباره به اقتصاد ملی برگرداند، نه تنها با امپریالیسم همسویی نداشته بلکه می‌توانیم به‌عنوان سرمایه‌داری ملی از آن یاد کنیم. در ایران هم وقتی سرمایه‌داری ملی می‌گوییم، باید مشخص کنیم که سرمایه‌داری ملی صنعتی مد نظر است یا سرمایه‌داری ملی تجاری، چون سرمایه‌داری تجاری هم می‌تواند ملی باشد، اگر سرمایه‌داری صنعتی تولید کند و سرمایه‌داری تجاری این تولیدات را توزیع کند و یا در کشورهای دیگر ببرد و ارز حاصل از فروش کالا را به کشور برگرداند. این نیز سرمایه‌داری ملی به‌شمار می‌آید. همان‌طور که در مورد سرمایه‌داری ملی، دیگران هم گفتند، سرمایه‌داری ملی در دولت ملی مفهوم می‌یابد. باز به این نکته باید اشاره کنم که دولت ملی و سرمایه‌داری ملی، کشورهای دیگر را استثمار نمی‌کند. مثلاً اگر سرمایه‌داری ملی ایران به عبادت دیگر تولیدات آن، رشد کند و ایران با امریکا مشکلاتش را برطرف کند یا به حداقل برساند و ایران به‌عنوان کشور قدرتمند منطقه، زمینه را برای ورود سرمایه‌های کشورهای سرمایه‌داری فراهم کند و خود یک واسطه‌ای باشد بین صاحبان سرمایه کشورهای سرمایه‌داری و کشورهای منطقه طوری که بعضی از صنایع در ایران رشد کند، در صورتی که کشورهای منطقه در حد صنایع مونتاژ وابسته به ایران رشد کنند و نفع سرمایه‌داری ایرانی و کشورهای غربی این باشد که این کشورها به همراه اقتصاد ایران در اقتصاد جهانی ذوب شوند، ما این نوع سرمایه‌داری در ایران را سرمایه‌داری ملی نمی‌گوییم، هر چند که در رشد GNP و اشتغال در کشور نقش داشته باشد و

حتی مازاد را به درون اقتصاد کشور برگرداند. به خاطر این که جذب شدن در اقتصاد جهانی که بیض آن در دست بزرگترین تولیدکننده دنیا، که یک سوم تولید دنیا را در دست دارد، یعنی امریکاست.

اکنون کره جنوبی و ترکیه هم همین کار را می‌کنند. اینها در تمام ایران نمایشگاه‌های میل زده یا ترکیه اره‌های آهن بر وارد ایران می‌کند، در حقیقت صنعت مونتاژ را در ایران اشاعه می‌دهد و پول آن را به ترکیه می‌برد. در حقیقت این برای ترکیه سرمایه‌داری ملی است، ولی برای کشورهای دیگر نه. آیا شما به سرمایه‌داری ملی جنبه اخلاقی را می‌دهد؟

عوازه سرمایه‌داری ملی بار ارزشی دارد. استادی داشتیم که می‌گفت اقتصاد در علوم اجتماعی، ایدئولوژیک‌ترین رشته است و همچنین نزدیکترین علم در علوم اجتماعی به علوم طبیعی است. چون سعی می‌کند از آمار و ریاضی استفاده کند و فرض‌ها را از نظر تجربی آزمون کند. بعضی از اقتصاددانان استدلال می‌کنند که ما بی‌طرفیم و اقتصادی که ما می‌فهمیم بی‌طرف است. ولی منتقدان اینها استدلال می‌کنند نظریات اقتصادی همراه با ارزش‌های ایدئولوژیک است، چون بحث از توزیع مازاد و منافع طبقاتی است، جنبه ارزشی و ایدئولوژیک پیدا می‌کند. وی می‌گفت طرفداران IMF (صندوق بین‌المللی پول) و W.B (بانک جهانی) به من می‌گویند نظرات من همراه با گرایش‌های ایدئولوژیک است، من قبول دارم ولی نظرات آنها هم همراه با گرایش‌های ایدئولوژیک است، ولی آنها قبول نمی‌کنند و این‌طور وانمود می‌کنند که اقتصاددانان طرفدار IMF و W.B کاملاً علمی‌اند ولی منتقدان آنها ایدئولوژیک و غیرعلمی. وقتی شما از سرمایه‌داری ملی نام می‌برید با ارزش‌ها و ایدئولوژی پیوند می‌خورد. آنها می‌گویند که معتقد به واژه اقتصاد ملی هستند می‌گویند ما معتقدیم در اقتصاد هم بحث ایدئولوژیک هست، ولی با واقعیت‌ها منطقی و انتطاف‌پذیر برخورد می‌کنند. من تعجب می‌کنم بعضی از متفکران ملی ما ضد ایدئولوژی هستند، ولی از سرمایه‌داری ملی دفاع می‌کنند.

آیا آنها سرمایه‌داری ملی را از تجربه تاریخی بیرون کشیده‌اند، چون می‌گویند سرمایه‌داری ملی تجربه تاریخی ملت ماست؟

بله، ولی ملی بار ایدئولوژیک دارد. به هر حال بگذریم، ما انسانی اقتصادی در کلاسیک‌های جدید داریم. آنها از Rational Man نام می‌برند و از انسان برداشتی دارند که انسان، عقلایی به مسائل می‌نگرد و عقلایی بودن او هم این است که به دنبال منافع شخصی‌اش است، این تعریفی است که اقتصاددانان طرفدار بازار به انسان می‌دهند.

یعنی عقلایی بودن را در سود و منافع شخصی می‌گیرند؟

با یک مثال این مسئله روشن می‌شود؛ فرضاً در یک جامعه ۱۰۰ نفره وقتی این جامعه می‌تواند خوشبخت باشد که تک‌تک آنها به دنبال سود و منافع شخصی خود باشند. اگر سود و زیان اینها را با هم جمع کنید، پس سرمایه‌دار در این مکتب و اقتصاد بازار، یعنی به دنبال منافع شخصی بودن. این تفکر که «به دنبال سود رفتن، چیز خوبی است»، در اقتصاد مرکانتالیست‌ها و بعد کلاسیک‌ها بوده و در همه نظریات اقتصاددانان طرفدار بازار به‌عنوان اصل اساسی مفروض است. حرص در مال، بد نیست، اما این مال در رقابت باید به دست آید. این نوع اخلاقیات دقیقاً در مقابل اخلاقیات کلیسا قرار می‌گیرد. بنابراین سرمایه‌دار واقعی مطابق تعریف «اقتصاد بازار»، سرمایه‌داری است که دنبال منافع خود باشد و وقتی شما از بورژوازی ملی نام می‌برید از این جدا می‌شود. سرمایه‌داری ملی ضمن این که به منافع خود اهمیت می‌دهد، منافع جمع را هم در نظر می‌گیرد و به ثروت جامعه هم توجه می‌کند. یعنی اگر یک سرمایه‌دار در برابر دو انتخاب، «تولید و سود کمتر» و «واردات کالاهای

خارجی و سود بیشتره قرار گیرد، انتخاب اول را برگزیند، سرمایه‌داری ملی است و از یک دولت ملی انتظار می‌رود از این نوع سرمایه‌داری حمایت کند و کمک کند که سر پای خود بایستند و بتواند منافع ملی را بالا ببرد. در نظام بازار، صنایعی که می‌توانند رقابت کنند در بازار می‌مانند و به آنهایی که نمی‌توانند رقابت کنند نباید کمک کرد و باید آنها را رها کرد تا از دور خارج شوند. فقط صنایعی در نظام اقتصاد بازار رشد می‌کند که قدرت رقابت داشته باشد. خود کفایی به این معنی که کالاهای استراتژیک در داخل تولید شود و کالاهای دیگر را در صورتی که به اقتصاد کشور زیان نرساند، می‌توان از خارج وارد کرد. هند طی تقریباً دو دهه آزادسازی اقتصادی چه در دوره حزب بنیادگرای هند که طرفدار اقتصاد بازار است و چه در دوره حزب کنگره که هنوز مدعی پیروی از افکار سوسیالیستی نهرو و گاندی است، با بالا نگه داشتن نرخ تعرفه برای ورود کالاهای خارجی از سرمایه‌داری ملی هند و تولیدات داخلی حمایت می‌کند، اما در ایران چه در دوره آزادسازی اقتصادی و چه در دوره دولت نهم که مخالف آزادسازی است، با پایین نگاه داشتن نرخ تعرفه و واردات و بخصوص واردات ۲۰ میلیارد دلار سال ۱۳۸۵، دولت نهم باعث ضرر زدن به اقتصاد ملی و سرمایه‌داری ملی شدند.

ولی دولت هند بعضی از بازارها مانند بازار کامپیوتر را آزادسازی کرده است؟

البته نه به آن صورتی که اقتصاددانان لیبرال مورد نظرشان بود. هند تنها بخش کوچکی از اقتصاد را آزادسازی کرده است که توان رقابت دارد. سرمایه‌داری ملی در هند قوی‌تر از این حرف‌هاست که اجازه دهد. تولیدات داخلی بر اثر سیاست‌های غلط و نداشتن کارهای سیاست‌گذاران اقتصادی از بین برود. اجازه دهید برگردیم به مثال شما: ترکیه مونتاژ می‌کند، اما نباید مزاحم سرمایه‌داری ایرانی برای ساختن مبل شود، حتی باید به آن کمک کند. من شما را به مسئله‌ای که پس از جنگ جهانی دوم اتفاق افتاده ارجاع می‌دهم. در جنگ جهانی دوم آلمان شکست خورد و بدهکار شد و باید خسارت جنگ را پرداخت می‌کرد. کشورهای آمریکا، انگلیس و کشورهای دیگر می‌خواستند خسارت بالایی را از آلمان بگیرند. کینز می‌گوید این کار را نکنید چون اگر این کار را بکنید جامعه بدهکار که آلمان است شروع به صرفه‌جویی می‌کند تا کمتر مصرف کند تا بدهی شما را بدهد؛ این مسئله یعنی کاهش تقاضا. اگر قدرت خرید آلمان کاهش یابد، تقاضای این کشور برای کالاهای انگلیس و آمریکا کاهش می‌یابد و کشورهای فاتح در جنگ دارای آهنگ کند رشد اقتصادی خواهند شد.

آیا این سرمایه‌داری که از طریق پس انداز به وجود می‌آید، متعلق به آن دیگر سرمایه‌داری‌ها می‌شود؟

بله، سرمایه‌داری ترکیه باید بداند اگر دائم بخواهد از بازار ایران بهره‌برداری کند، به این معناست که قدرت خرید ایرانی‌ها را کاهش می‌دهد و کاهش تقاضا برای کالاهای آنها را در بر خواهد داشت. اگر ما از این دید به اقتصاد و سرمایه‌داری ملی نگاه کنیم مشارکت و همکاری در اقتصاد جای خود را پیدا می‌کند. وقتی ترکیه جنس ارزان به ایران عرضه می‌کند و ایرانی هم می‌خرد چه اتفاقی می‌افتد؟ اگر بخواهد این روند ادامه یابد که یکسوی فروشنده و یکسوی خریدار باشند، صنایع ایران تعطیل می‌شود. این مسئله چه ربطی به کاهش تقاضا برای کالاهای ترکیه پیدا می‌کند؟

با فرض این که فقط این دو کشور در تجارت بین‌الملل حضور داشته باشند، همان فرضی که در کتاب‌های درسی اقتصاد وجود دارد؛ رکورد اقتصادی را برای کشور ترکیه در اثر کاهش تقاضای ایرانی‌ها

در پی خواهد داشت.

نه، دلیل ندارد، چون پول نفت است، باز هم واردات و تقاضا وجود دارد؟

پول نفت که همیشه نیست.

در حال حاضر در چشم‌انداز ۲۰ ساله پول نفت وجود دارد؟

با این وجود نخست باید گفت که برای همیشه پول نفت نیست و مسئله دوم این‌که، گیت‌هایی که نسبت به کالاهای خارجی در ایران به وجود آمده چه می‌شود؟ اکنون نسبت به کالای چین و ترکیه تولیدکنندگان در ایران واکنش نشان می‌دهند. در هر صورت منطق اقتصادی می‌گوید هر کشوری باید چیزی برای صادرات داشته باشد که بتوان قدرت خرید داشته و واردات کند.

تولیدکننده‌ها بله، ولی عامه مردم استقبال می‌کنند و می‌گویند با ورود پوشاک چین و ترکیه، پوشاک ارزان‌تر از سه سال پیش شده است و در سبد مصرف به نفع آنهاست.

بله، در کوتاه‌مدت به نفعشان است، اما در درازمدت نه، چون همان کاری که کالاهای چین و ترکیه را بیشتر می‌خرد، امکان دارد با رکود، از کار برکنار شود. یکی از دلایلی که کالاهای خارجی در ایران بیش از اندازه ارزان است به خاطر این است که این کالاها از راه قاچاق و عدم پرداخت تعرفه گمرکی در بازار ایران به طور ارزان عرضه می‌شود. نرخ تعرفه‌ها در ایران نسبت به خیلی از کشورهای در حال توسعه دو دوران آزادسازی اقتصادی پایین‌تر بود و با این که دولت نهم با شعار حمایت از تولیدات داخلی و بالا بردن سطح اشتغال به قدرت رسید نتوانست سیاست‌های تجاری قبلی را خیلی به نفع تولیدات داخلی سامان دهد. در صورتی که هند با این که یکی از اعضای مهم و برجسته WTO است، هنوز با تعرفه‌های بالا از تولیداتی که توان رقابت با کالاهای خارجی را ندارند حمایت می‌کند.

ممکن است نتایج این گفت‌وگو را از نظر خودتان توضیح دهید؟

۱- اقتصاد یا اقتصادی سیاسی، از دوران کلاسیک‌ها تا مارکس علم تولید، توزیع و مصرف بود که تولید مازاد و توزیع آن بیسن عوامل تولید، بخصوص سهم نیروی کار و سرمایه، اساس بحث علمای اقتصاد بود. در نیمه دوم قرن ۱۹ علم اقتصاد توسط نئوکلاسیک‌ها به علم تخصیص منابع تعریف شد و رایبیت در دهه ۱۹۳۰ این تعریف را تدوین کرد که در دهه ۱۹۶۰ مورد نقد طرفداران کینز و کلاسیک‌ها قرار گرفت. طبق تعریف این اقتصاددانان علم اقتصاد تنها تعریف فردی علم تخصیص منابع نیست، بلکه مسائلی چون تورم، بیکاری و مسائل اجتماعی و سیاسی مرتبط با اقتصاد نیز می‌باشد.

۲- در کشورهای سرمایه‌داری غربی در ابتدا از سرمایه‌داری ملی در برابر ورود کالاهای خارجی حمایت می‌شد و پس از دو قرن تقویت صنایع داخلی و ایجاد زمینه برای رقابت و اقتصاد بازار، اقتصاددانان کلاسیک ظهور کردند.

۳- با رکود بزرگ و زیر سؤال رفتن کارایی اقتصاد بازار در دهه ۱۹۳۰، ملی‌گرایی و اقتصاد ملی که تقویت‌کننده سرمایه‌داری ملی بودند، زمینه حضور پیدا کردند و در دوره عصر طلایی سرمایه‌داری، ۱۹۶۰-۱۹۵۰، که اقتصاد کینزی غالب بود، سرمایه‌داری ملی در کشورهای جهان سوم با اجرای سیاست کنترل نرخ بهره و قرار گرفتن نقدینگی در جهت توسعه پا گرفتند.

۴- برای عبور از شرایط کنونی اقتصاد ایران که تورم همراه با رکود دو دهه‌ای در کارنامه خود دارد، مطالعه تجربه کشورهای آمریکای لاتین، چین و هند در زمینه رشد و تقویت سرمایه‌داری ملی برای اندیشمندان و سیاست‌گذاران اقتصادی لازم و ضروری است.